

متن پیاده سازی شده جلسه سیزدهم سال پنجم درس خارج فقه القضا 30 مهر ماه 1401

بسم الله الرحمن الرحيم

«من عرف نفسه فقد عرف ربه» این روایت یکی از روایاتی است که به پیامبر (ص) نسبت داده‌اند. بعید است که بتوانیم برای این حدیث سند معتبری پیدا کنیم. اگر حدیث مضمونی داشته باشد که مورد تأیید باشد کار آن آسان می‌شود. مرحوم سبزواری در مورد این روایت گفته‌اند: این تعلیق به محال است؛ زیرا هرکس گفته است من انسان را شناخته‌ام اشتباه کرده است. ابلیس بشر را شناخت لذا گفت: «قال انا خیر منه خلقتی من نار و خلقته من طین». حتی فرشتگان نیز انسان را شناختند «قالوا أتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء ... قال إنی أعلم ما لا تعلمون» خداوند به آنها فرمود: من چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید. به عبارت دیگر شما انسان را شناختید. البته این فرشتگان چون انسان‌های گذشته را دیده بودند این چنین تصور داشتند.

بیان مرحوم سبزواری در مورد مضمون روایت این است: هرکس انسان را بشناسد خدای خود را هم می‌تواند بشناسد و چون نمی‌توانیم انسان را بشناسیم خداوند را هم نخواهیم شناخت.

دکتر آلکسیس کارل کتابی در مورد بدن انسان دارد که آقای عنایت آن را به «انسان موجود ناشناخته» ترجمه کرده است. کتاب شگفتی‌های بدن انسان را بیان می‌کند. کتاب خواندنی است. شگفتی‌های بدن انسان را باید برای مردم بیان کرد. خداوند به حضرت موسی (ع) فرمود: از نعمت‌های من به مردم بگو. در بدن انسان سی هزار میلیارد گلبول قرمز وجود دارد. پنجاه میلیارد گلبول سفید در بدن انسان وجود دارد. ده میلیون میلیارد سلول در بدن انسان وجود دارد. ساختار سلول به گونه‌ای است که اگر بخواهند ماکت یک سلول را بسازند به اندازه یک شهرک صنعتی وسعت خواهد داشت.

پس مرحوم سبزواری می‌فرمایند: این تعلیق به محال است. این به نظر ما خلاف ظاهر است. دعایی است که سفارش شده است «اللهم عرفنی نفسک فإنک ان لم تعرفنی نفسک لم اعرف رسولک» این دعایی است که سفارش به آن شده است. طبق این دعا معلوم می‌شود که خداشناسی ممکن است البته این شناخت ناقص است؛ زیرا وقتی عالم پایین‌تر از معلوم باشد نمی‌تواند به کنه معلوم برسد. عالم باید در سطح معلوم یا فوق معلوم باشد تا بتواند معلوم را کامل بشناسد. به این دلیل هم گفته می‌شود «یا من لا یعرف کیف هو الا هو» زیرا کسی در سطح خداوند نیست. از سوی دیگر هم در تراث دینی معرفت رب داریم.

در پاورقی اسفار در جلد 8 در اوایل آن ملاعلی زبیری تبریزی از فلاسفه نزدیک به عصر ما است. ایشان می‌گویند مراد از «من عرف نفسه فقد عرف ربه» آن اطوار وجودی نفس است. نفس انسان دارای وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت است. ساده آن این است که نیروهای نفس مانند چشم و گوش که به مرکزیت نفس هستند مصداق کثرت در عین وحدت است. در ذیل آیه «و لله المثل الاعلی» در آنجا می‌گویند که مثل اعلی نفس انسانی است.

اگر انسان بتواند خود را بشناسد، کثرت در عین وحدت، وحدت در عین کثرت می‌تواند خداوند را هم بشناسد. اگر انسان به خود توجه کند به خیلی از نکات می‌رسد. تراث دینی هم این رفتار را تأیید می‌کند. قرآن کریم می‌فرماید: «و فی الارض آیت للموقنین\* و فی أنفسکم أفلا تبصرون» نشانه‌های ما در خود شما است.

پس کلام ملاعلی زبیری تبریزی با مرحوم سبزواری متفاوت است. مرحوم سبزواری می‌فرمود: تعلیق به محال است. اما ملاعلی زبیری تبریزی می‌گویند شناخت نفس محال نیست.

مرحوم صدرا در جلد 6 اسفار در صفحه 377 و 378 بحث نفس را مطرح می‌کند. می‌فرماید: از طریق نفس می‌توانیم به اندیشه

صحيح در ارتباط جبر و اعتزال و امر بين الامرين برسيم. كسى كه مى‌گويد همه امور به دست خداوند است انسان را هيچ مى‌داند. تصور اين مطلب آسان است. تصور اندیشه خداوند ساعت‌ساز هم آسان است. اندیشه خداوند ساعت‌ساز مى‌گويد: خداوند همانند يك ساعت‌ساز دنيا را ساخته است و به كنار رفته و غايب است. اما تصور بحث امر بين الامرين دشوار است. نقش خداوند در بلند كردن يك خودكار توسط انسان چيست؟ اگر بگويم خداوند توان آن را به انسان داده است و بعد از آن همه چيز توسط انسان انجام مى‌شود اين درست نيست و كفر است. اگر بگويم تمام مراحل امور به دست خداوند است و انسان در انجام آن حضور ندارد منجر به جبر است.

مرحوم صدرا در اينجا مى‌گويند: در اينجا حساب كنيد كه چه كارى مى‌كنيد. وقتى انسان سخن مى‌گويد به وسيله زبان سخن مى‌گويد؛ اما اين نفس است كه سخن مى‌گويد؛ ولى در عين حال، زبان تكان مى‌خورد و كار مى‌كند. اگر بتوانيم رابطه زبان و نفس را در سخن گفتن پاسخ بدهيم و حل كنيم مى‌توانيم رابطه خداوند با عالم را هم حل كنيم.

برخى از اهل معانى مى‌گويند اين بيان سطحى صدرا است. عالم را مظهر الهى مى‌دانيم و مظهر چيز سنگين‌ترى است. پس مرحوم صدرا مى‌گويند مراد از روايت اين است كه اگر انسان بتواند رابطه با خودش را حل كند رابطه با خداوند را هم مى‌تواند حل كند.

غير از ذات خداوند كه مى‌تواند خلق كند همه هستى حداكثر مى‌تواند تغيير بدهند يعنى نمى‌توانند خلق كنند و به عالم اضافه كنند. بشر هم مى‌تواند تغيير بدهد اما نمى‌تواند خلق كند. تنها موجودى كه مى‌تواند خلق كند نفس انساني است كه تصورات ما را خلق مى‌كند. در روايات آمده است كه برخى به مقامى مى‌رسند كه مى‌گويند كن فيكون به اذن خداوند. در برخى روايات وارد شده است كه براى برخى نامه مى‌آيد كه در آن نوشته است از حى قيوم به حى قيوم. خداوند مى‌گويد تا به امروز من مى‌گفتم كن فيكون امروز تو مى‌توانى اين را بگويى. در بهشت اراده انسان بهشتى نعمت‌ها را خلق مى‌كند و بعد هم از بين مى‌رود. پس همان‌طور كه انسان تصورات خود را خلق مى‌كند خداوند هم خلق مى‌كند. اين هم يك معنا براى اين حديث مى‌تواند باشد. وارد بحث مى‌شويم. مشهورترين دليل بر منع اخذ اجرت بر واجب اين بود كه واجب براى خداوند است. وقتى در ملك خداوند باشد نمى‌توانيم آن را به ديگرى اجاره بدهيم يا به ملك ديگرى دريماوريم. به اين دليل 5 اشكال شد كه بيان آن گذشت. بر منع، ادله ديگرى هم اقامه شده است كه برخى به وسيله آن منع مطلق را اثبات مى‌كنند و برخى نيز منع فى الجملة را ثابت مى‌كنند. دليل اين است كه اخذ اجرت با قصد قربت منافات دارد. اين دليل واجبات تعبدى را شامل مى‌شود؛ ولى دال بر منع در واجبات توصلى كه نياز به قصد قربت ندارند نمى‌باشد.

برخى مى‌گويند كه اخذ اجرت بر واجب مفت خوارى است. عرف مى‌گويد فعل وقتى واجب شد انجام آن وظيفه فرد است. پول گرفتن براى انجام كارى كه وظيفه فرد است، مفت خوارى است. اين دليل منع مطلق را مى‌رساند. اين دليل به اين كه مالك فعل واجب، خداوند است توجه ندارد.

شيخ انصارى هم در اين مورد مى‌فرمايند: در مقابل انجام واجباتى كه حق مردم است نمى‌توانيم پول بگيريم؛ زيرا وقتى فعلى حق مردم باشد نمى‌توان بر دادن حق مردم از ديگران پول دريافت كرد؛ لذا ايشان مى‌فرمودند: قضاوت حق مردم است پس در مقابل آن نمى‌توانيم از مردم پول بگيريم.

در اخذ اجرت بر واجب ادله عام و ادله خاص داريم. دليل عام همان دليل است كه فعل واجب را ملك خداوند مى‌داند.

### تحقيق در مسئله اخذ اجرت بر واجب

#### 1. اصالت عدم اعمال تعبد در حل مسئله

در اين‌گونه مسائل اول بايد مشخص كنيم كه مسئله ما تعبدى است؟ فقيه در حين ورود به مسئله بايد موضع را مشخص كند كه آيا مسئله تعبدى است يا تعبدى نيست؟

مسئله اخذ اجرت بر واجبات را شارع مقدس برخورد تعبدى با آن نكرده است. اگر در يك بخش خاص آن روايات معتبر داشته باشيم آن را ملاحظه خواهيم كرد؛ مثلاً در باب قضا اگر دليل خاص بگويد اخذ اجرت سحت است آن را قبول مى‌كنيم. معمولاً در فهم ادله و ورود و خروج ادله اين نگاه اثر مى‌گذارد.